

## وجه گرایش مسلمانان به علوم عقلی غیرمسلمانان

محمد باقر ملکیان

### چکیده

ما در این نوشتار بر آنیم تا روشن سازیم که علت گرایش مسلمانان به علوم عقلی دیگران ریشه در آموزه‌های دینی دارد؛ نه اینکه آنان از روی سرکشی و بی‌اعتنایی به آن آموزه‌ها، علوم وارداتی فرهنگ‌ها و ادیان دیگر را پذیرفته باشند. البته اشاره خواهیم کرد که این رویکرد مثبت مسلمانان منحصر به علوم عقلی نبوده است بلکه شامل علوم غیرعقلی نیز می‌شده است.

علاوه بر مطالب فوق در این مقاله بیان می‌شود که علوم عقلی با ورود به جهان اسلام چنان تحولی یافت که شایسته است قید اسلامی را بدان افزود تا میزان تمایز آن نسبت به علوم عقلی دیگر فرهنگ‌ها روشن گردد.

### کلیدواژه‌ها

علوم عقلی، آموزه‌های قرآنی، سنت نبوی، دوره ترجمه، علم کلام، فلسفه، منطق.

ژرف‌نگار علمی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

## ۱. انگیزه بحث

در آثاری که درباره اسلام، تاریخ اسلام، تاریخ تمدن، اسلامی و یا تاریخ علم در جهان اسلام نوشته شده و می شود معمولاً موضوع های زیر بررسی می شود: رویکرد مسلمانان اولیه در برابر علوم موجود در فرهنگ ها و سرزمین های غیر اسلامی چه بوده است؟ آیا آنان علوم دیگر فرهنگ ها و اقوام را می پذیرفتند و یا آن را رد می کردند؟ انگیزه های مسلمانان در دوره ترجمه علوم دیگران چه بوده است؟ آیا مسلمانان تنها به ترجمه آثار دیگران بسنده کرده اند یا کاری بیش از ترجمه آثار علمی انجام داده اند؟ آیا پذیرش دانش های عقلی ای مانند فلسفه و منطق، با آموزه های دین اسلام مخالف نبوده است؟ چرا بعضی از اندیشمندان مسلمان و به ویژه اندیشمندان سنی مذهب با منطق ارسطویی و یا علوم فلسفی فرهنگ های دیگر مخالفت کرده اند؟ چرا شیعیان بیش از اهل تسنن به منطق و فلسفه پرداخته اند؟ آیا اندیشمندان مسلمان در زمینه علوم عقلی نوآوری هایی نیز داشته اند و به پیشرفت این علوم کمک کرده اند یا نه؟

این گونه پرسش ها، پاسخ های دقیقی می طلبد که از یک یا چند مقاله بر نمی آید. ما در این مقاله تنها به این مسئله می پردازیم که رویکرد مسلمانان در برابر علوم عقلی دیگران چگونه بوده است؟ برای پاسخ گویی به این پرسش، نخست استقبال مسلمانان از علوم مختلف را به طور عام مطرح می کنیم و سپس به اقبال آنان به علوم عقلی می پردازیم.

## ۲. دلایل استقبال مسلمانان از دانش های مختلف

### مقدمه

در نوشته ها و گفته های شرق شناسان و حتی مسلمانانی که تحت تأثیر آنانند، مسلمانان صدر اسلام همان عرب های بیابان گردی معرفی می شوند که از نظر علم و فرهنگ بسیار فقیر بوده اند و منشأ آگاهی های اندکی نیز که در بعضی زمینه ها از جمله طب و نجوم داشته اند، علومی وارداتی بوده است که از فرهنگ های دیگر به آنان رسیده و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته بود؛ به گونه ای که این علوم هیچ گاه صورت رسمی نیافت تا در مراکز علمی رواج یابد. برای مثال، عرب های بادیه نشین عربستان، بیماران خود را با وردها و عزائم مداوا می کردند و این وردها هرگز

نمی تواند علم طب به شمار آید؛ گرچه در مواردی نیز این وردها با بعضی دواها و درمان‌ها همراه می شده است.

طبیعی است مسلمانانی که این گونه معرفی می شوند، هیچ علاقه‌ای به فراگیری علوم نداشته باشند. از این رو، هنگامی که در فتوحات خود به کتاب‌خانه‌هایی دست می‌یابند، کتاب‌ها را تنها برای گرم کردن خود و یا به عنوان سوخت زیر اجاق غذا به کار برند. با این توصیف‌هاست که داستان آتش‌سوزی کتاب‌خانه‌های ایران و مصر به راحتی در ذهن هر خواننده‌ای پذیرفته می‌شود.<sup>۱</sup>

پرداختن به این مسئله، فرصتی جز مقاله حاضر می‌طلبد، ولی همین قدر بدانیم که به واقع، اعراب شبه جزیره عربستان پیش از ظهور اسلام در وضع معیشتی، فرهنگی و علمی بسیار اسف‌باری روزگار می‌گذراندند. بهترین گواه صدق مورخان در این زمینه، سخن امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام است که فرمود:

انتم معشر العرب علی شردین و فی شردار، منیخون بین حجارة خُشن و حیاتِ صم،  
تشریون الکدر و تأکلون الجشب و تسفکون دماءکم؛

(شما ای گروه عرب! پیرو بدترین دین بودید و در بدترین سرزمین زندگی می‌کردید؛  
در سرزمین سنگلاخی بین مارهای [بسیار سمی] کری [که از هیچ صدایی فرار نمی‌کنند]  
می‌زیستید. آب کثیف می‌نوشیدید و غذای خشن می‌خوردید و خون یکدیگر را  
می‌ریختید...) (نهج البلاغه، خطبه ۲۶)

در جای دیگر می‌فرماید:

فان الله سبحانه بعث محمداً صلی الله علیه و آله و لیس احد من العرب یقرا کتاباً و لایدعی نبوة و لا وحياً؛  
(پس خدای سبحان حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت در حالی که هیچ عربی نبود که  
کتاب بخواند و ادعای پیامبری و وحی کند برانگیخت...) (همان، خطبه ۱۰۴)

۱. این ادعاها در بسیاری از کتاب‌ها در زمینه تاریخ صدر اسلام و یا تاریخ تمدن اسلامی به چشم می‌خورد. برای نمونه، رک: صفا، تاریخ علوم

اما باید دانست که همین عرب‌ها به واسطه آموزه‌های اسلام، مردمانی شدند که در اندک زمانی هرگونه علمی را از فرهنگ‌های مختلف پذیرا شدند و خود بنیان‌گذار تمدنی شدند که نه تنها در کنار تمدن ایران و دیگر تمدن‌ها قدرت عرضه اندام داشت، بلکه بر آنها چیره شد و این یک معجزه بزرگ اسلام است. همچنین نباید در هنگام سخن گفتن درباره مسلمانان، نظر خود را به مسلمانان عرب‌زبان شبه جزیره عربستان محدود کنیم؛ زیرا پس از ظهور اسلام افرادی غیر عرب و خارج از شبه جزیره عربستان به اسلام گرویدند و از آن پس افتخارات مسلمانان را همین غیرعرب‌های مسلمان شده به وجود آوردند. پیشرفت علوم دیگران در میان مسلمان‌ها بیشتر ره‌آورد تلاش این گروه بوده. در بخش‌های بعدی مقاله این ادعا روشن‌تر خواهد شد.

داستان آتش‌سوزی کتاب‌خانه‌های ایران و مصر، موضوع تبلیغات مسمومی بود که برای تخریب چهره اسلام و مسلمانان ساخته شد و با هدف‌های شومی در کتاب‌ها و نشریه‌ها و حتی کتاب‌های درسی مدرسه‌ها بدان پرداخته شد. شهید مطهری این ماجرای ساختگی را ارزیابی و نقد کردند و نتیجه بررسی‌های خود را در کتابی با عنوان *کتاب‌سوزی ایران و مصر* منتشر کردند که در مجموعه آثار ایشان هم وجود دارد (مجموعه آثار، ۱۴، ۳۲۵-۲۷۳).

## ۲-۱) آموزه‌های قرآنی

کسانی برای توجیه رویکرد منفی مسلمانان صدر اسلام در برابر علوم دیگران گفته‌اند: مسلمانان تنها قرآن را کتاب شایسته خواندن می‌دانستند و هر کتاب دیگری را با این بهانه کنار می‌گذاشتند. در پاسخ باید گفت حتی با همین برداشت نیز باید مسلمانان انگیزه برای رفتن به سراغ علوم دیگران داشته باشند. زیرا در خود قرآن آیات فراوانی هست که گاه همه انسان‌ها و زمانی مسلمان‌ها را به یادگیری، تفکر و اندیشیدن، یادآوری، تدبیر و دوراندیشی و بالاخره خردورزی فراخوانده است.<sup>۱</sup> آیا پیروان چنین کتابی می‌توانند در برابر دانش‌پژوهی و فراگیری علوم گوناگون بی‌تفاوت باشند؛ در حالی که در این کتاب می‌خوانیم: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (زمر، ۹)، آیا دانایان با

۱. آیات مشتمل بر تعقل، تفکر، تدبیر، تذکر، تعلم، نظر و مانند اینها و نیز مشتقات این واژه‌ها بسیار است. تنها کافی است بدانیم که آیات مشتمل

نادانان برابرند؟»

پس کسی نمی تواند ادعا کند که قرآن مسلمانان را به بی اعتنایی در برابر دانش آموختن ترغیب کرده است و یا از فراگیری باز داشته است، بلکه برعکس اگر کسی اقبال شدید اعراب تازه مسلمان را به دانش های دیگران، در نتیجه سفارش های زیاد قرآن به تعقل، تفکر و ... بداند، سخنش پذیرفتنی است.

### ۲-۲) آموزه های سنت نبوی

اگر در گفتار و سیره عملی پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ دقت شود، به راحتی می توان گفت گفتار و کردار ایشان، انگیزه کافی در مسلمانان برای علم آموزی و دانش اندوزی ایجاد کرده است. آیا پیامبری را که «طلب علم را فریضه ای بر هر مسلمان می شمارد»<sup>۱</sup> و «آنان را به طلب علم، هر چند در سرزمین چین باشد، دعوت می کند»<sup>۲</sup> می توان پیامبری دانست که پیروانش را بی اعتنا به دانش می خواهد؟!

حضرت محمد ﷺ در غزوه بدر - که نخستین جنگ مسلمانان با کفار قریش بود - با اسیران جنگی قرارداد کرد که هر کدام که به ده نفر از فرزندان مسلمانان نوشتن بیاموزد، آزاد خواهد شد.<sup>۳</sup> چنین قراردادی با اسیران جنگی جز در اسلام سابقه ندارد.

اگر کسی بگوید مقصود خدا و رسول ﷺ از سفارش بر علم آموزی، تنها آموختن علم دین بوده است و نه هر گونه علم و معرفتی دیگر، در پاسخ می توان گفت: آیا ممکن بود که از مردم سرزمین چین - در آن زمان - علم دین را فراگرفت؟!

با توجه به آموزه های قرآن و سنت نبوی باید گفت استقبال مسلمانان از علوم دیگران انگیزه دینی داشته است نه اینکه فراگیری علوم دیگران از سوی مسلمانان، امری برخلاف آموزه های

۱. عبارت «طلب العلم فریضة علی کل مسلم» در روایت های فراوانی آمده است. در بحار الانوار، ۱/۱۷۱، این روایت از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده که ایشان از پدرانش تا امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود: «سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: طلب العلم فریضة علی کل مسلم». در ادامه همین روایت نیز، تعبیرهای دیگری در سفارش به علم آموزی آمده است.

۲. «طلبوا العلم ولو بالصین»، همان، ۱/۱۸۰.

۳. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲/۲۰؛ کنعان، المعازی النبویة، ۶۰.

دینی و با انگیزه سرپیچی از آموزه‌های دینی بوده باشد.

## ۲-۳) عوامل دیگر تأثیرگذار بر اقبال مسلمانان به دانش‌های مختلف

جز آموزه‌های قرآنی و نیز آموزه‌های موجود در سنت نبوی، عوامل دیگری نیز در اقبال مسلمانان به علوم دیگران اثرگذار بود؛ پس از استقرار حکومت اسلامی در زمان حیات رسول اکرم ﷺ فرصتی برای مسلمانان پیش آمد تا مردمان دیگر سرزمین‌ها و نیز پیروان دیگر مکتب‌ها را به دین پیامبر خاتم ﷺ فرا بخوانند. در نتیجه، همه کسانی که تابع دین اسلام می‌شدند یا کسانی که در برابر این دعوت مقاومت می‌کردند و به جنگ مسلمانان می‌آمدند و شکست می‌خوردند و به فرمان‌برداری مسلمانان درمی‌آمدند، با مسلمانان ارتباط پیدا می‌کردند. این ارتباط‌ها سبب تبادل‌های مختلف، از جمله تبادل علمی میان مردمان دیگر فرهنگ‌ها با مسلمانان می‌شد. این آمیختگی، مسلمانان را با علوم این مردم آشنا می‌کرد.

از سوی دیگر، وقتی عرب‌های تازه‌مسلمان که خودشان از علوم رسمی کمتر بهره داشتند، با کتاب‌ها و دانشمندان کشورهای دیگر آشنا می‌شدند، برای رفع نیازهایشان، خود را نیازمند یادگیری آن علوم می‌دیدند. برای مثال، در منطقه‌ای که دانش طب پیشرفت کرده بود و در نتیجه، مردم آن منطقه بیماری‌های زیادی را به آسانی مداومی کردند، طبعاً مسلمانان با دیدن این پیشرفت علاقه‌مند می‌شدند تا علم طب را از آنان فرا بگیرند.

البته گرچه در اسلام سفارش‌های زیادی به فراگیری دانش‌های گوناگون وجود دارد و مقام آموزنده و آموزگار گرامی داشته شده است ولی در عین حال در مواردی نیز از فراگیری بعضی از علوم نهی شده است، مثل یادگیری سحر، علم قیافه و مانند اینها.

نهی در چنین مواردی، هیچ‌گاه نباید به رویکرد منفی دین اسلام در برابر دانش‌های بشری تفسیر شود؛ زیرا حتی همین دانش‌ها، در موارد اضطراری تجویز شده‌اند که در علم فقه بدین نکته اشاره شده است. آنچه در این مقاله بیشتر برای ما اهمیت دارد، پرداختن به این موضوع است که چرا مسلمان‌ها به علوم عقلی پرداختند و چرا بخش مهمی از فرهنگ اسلامی را علوم عقلی اسلامی

تشکیل داده است؟

### ۳. زمینه‌های گرایش مسلمانان به علوم عقلی ۳-۱) وجود آموزه‌های قرآنی

اصلی‌ترین سرچشمه آموزه‌های اسلامی یعنی قرآن کریم آموزه‌هایی دارد که فهم دقیق آنها جز از راه آموختن بحث‌های عقلی امکان‌پذیر نیست. فهرست بعضی از این آموزه‌ها چنین است:

یکم- در قرآن، بر اصل وجود خدا به عنوان خالق جهان، چنین استدلال شده است: «أَمْ خَلَقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ، أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ (طور، ۳۵)، آیا از هیچ آفریده شده‌اند یا اینکه خودشان آفریننده خود بوده‌اند؟» چگونه از این آیه می‌توان اصل وجود خدا را اثبات کرد، بدون آنکه مقدمات عقلی به آن افزوده شود؟

دوم- درباره توحید الهی در آیه‌ای از قرآن کریم می‌خوانیم: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا (انبیاء، ۲۲)، اگر در آسمان و زمین خدایانی جز الله می‌بود، بی‌گمان آسمان و زمین تباہ می‌شدند.» و در آیه دیگر می‌خوانیم: «وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا تَذْهَبُ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ (مؤمنون، ۹۱)، و با او هیچ خدایی نیست که آن‌گاه هر خدایی آنچه را آفریده بود، می‌برد و البته بعضی از آنها بر بعضی دیگر برتری می‌جستند.» همچنین در قرآن آمده است «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ (مؤمنون، ۱۱۷)، کسانی که چند خدا را پذیرفته‌اند، برهانی بر آن ندارند»، یعنی هم یک خدایی و هم چند خدایی امری است که باید با برهان تبیین شود.

سوم- در آیاتی از قرآن، صفت‌های به ظاهر ناسازگار به خدا نسبت داده می‌شود، مانند «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ (حدید، ۳)، اوست اول و آخر و ظاهر و باطن». با توجه به اینکه قرآن کتابی نیست که در آن تناقض‌گویی راه داشته باشد، باید این صفات به ظاهر ناسازگار را به گونه‌ای با هم سازگار کرد و این امر، جز با بحث‌های عقلی ممکن نیست.

چهارم- در آیاتی از قرآن مطالبی به ظاهر ناسازگار آمده است برای مثال، آیه «خدا خالق همه چیز است» و از این قبیل آیات... (انعام، ۱۰۲؛ رعد، ۱۶؛ غافر، ۶۲)، با آیاتی که نوعی از علیت و تأثیر را به غیر خدا نسبت می‌دهد،<sup>۱</sup> در ظاهر ناسازگارند. چگونه می‌توان این آیات را با هم جمع کرد؟

۱. آیات در این زمینه بسیار زیادند. برای نمونه، رک: بقره، ۲۲؛ رعد، ۴؛ حج، ۵؛ نور، ۴۳؛ نمل، ۶۰؛ روم، ۴۸؛ لقمان، ۱۰؛ سجده، ۲۷.

پنجم- در بعضی آیات، افعال انسان نیز مخلوق خدا معرفی شده است؛ مانند آیه «وَ اللّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تُعْمَلُونَ» (صافات، ۹۶)، و خدا شما و هر چه را انجام می دهید آفریده است» در حالی که خلق اعمال از سوی خدا با مکلف بودن، حساب و کتاب در آخرت و مؤاخذ بودن انسان به توجیه عقلی نیازمند است.

ششم- در بعضی از آیات، اراده انسان به اراده خدا منوط شده است: «وَ مَا تَشَاؤُونَ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّهُ؛ شما نمی خواهید مگر اینکه خدا بخواهد» (انسان، ۳۰؛ تکویر، ۲۹). با توجه به این گونه آیات اختیار و آزادی انسان چگونه توجیه می شود؟

در موارد یاد شده، گاهی برای فهم درست، عقلانی و قابل دفاع و گاه برای رفع تعارض ظاهری میان آیات قرآنی با بعضی از آموزه های قطعی دین، راهی مناسب تر از استمداد از بحث های عقلی دیده نمی شود. پس یکی از دلایل رویکرد به بحث های عقلی در میان مسلمانان، آن است که لازمه تدبیر در آیات قرآنی که مورد سفارش قرآن است (نساء، ۸۲؛ محمد، ۲۴)<sup>۱</sup> رویکرد به بحث های عقلی را اقتضا می کند.

این موارد تنها نمونه هایی از آموزه های قرآنی است که در معارف مربوط به خداشناسی می بینیم. در مباحثی همچون نفس انسان، مسئله معاد و مسائل مربوط به نبوت هم مطالبی در قرآن هست که توجیه عقلانی آنها، مسلمانان را به بحث های عقلی ترغیب می کند.

مسلمانان به هنگام برخورد با این معارف قرآنی، مجبور می شدند گفت گوهای انجام دهند تا آیات معارفی را بهتر و بی نقص تر فهم کنند. خواه ناخواه در مقام تبیین معانی این آیات و رسیدن به تفسیر درست آنها چاره ای جز ورود به بحث های مقدماتی عقلی نبوده است.

بنابراین، مسلمانان پیش از آنکه به دوره ترجمه برسند، چون در مواردی فهم آیات قرآن به بعضی از معارف عقلی نیاز داشت، ناگزیر به سوی معارف عقلی گراییدند.

البته این بدان معنا نیست که همه مسلمانان در تبیین این دسته از آموزه های قرآنی به علوم عقلی

۱. «افلا يتدبرون القرآن؛ چرا در قرآن تدبیر نمی کنند؟»



گراییده اند؛ زیرا در طول تاریخ اسلام به شخصیت ها و گروه هایی بر می خوریم که با مراجعه به معارف عقلی آن هم از نوع فلسفه یونانی مخالف بوده اند، بلکه منظور آن است که انگیزه توجه به معارف عقلی، فهم بهتر بعضی از آموزه های دینی موجود در قرآن بود؛ یعنی عامل گرایش به علوم عقلی تنها انگیزه های غیر دینی نبوده است.

### ۲-۳) هم جواری با پیروان دیگر ادیان و مذاهب

در شبه جزیره عربستان، به هنگام ظهور اسلام پیروانی از ادیان دیگر وجود داشتند. یهودیان، مسیحیان در کنار بت پرستان که از دین آسمانی پیروی نمی کردند، در مکه و مدینه و اطراف آن زندگی می کردند. طبعاً با پیدایش دین جدید آنها به نوعی واکنش در برابر دین جدید و پیروان آن وادار شدند. طبیعی ترین واکنش پیروان دیگر ادیان و مذاهب نسبت به دین اسلام، مبارزه عقیدتی با دین نو ظهور اسلام بود. پس تازه مسلمان شده ها نیز باید در برابر این تهاجم عقیدتی آماده می شدند. آمادگی در یک مبارزه عقیدتی، آشنایی با اصول و قواعدی است که با کمک آن بتوان در برابر مهاجمان عقیدتی ایستاد. آیا ابزاری جز استدلال های عقلی می تواند در یک کارزار عقیدتی به کار آید؟ عقل و دلایل عقلی تنها ابزار مشترک در مناظره میان پیروان ادیان و مکتب های مختلف است؛ و گر نه تمسک به عقیده دینی خاص نمی تواند علیه پیروان دین دیگر حجت باشد.

پس مسلمانان مجبور بودند برای دفاع از باورهای دینی شان به سوی معارف عقلی ای که سنگر محکمی در برابر تهاجم عقیدتی مخالفان بود رو کنند و از آن معارف بیشترین بهره را ببرند.

### ۳-۳) آشنایی با علوم عقلی دیگر فرهنگ ها

پس از ظهور اسلام در شبه جزیره عربستان و پس از استقرار حکومت دینی به دست پیامبر بزرگوار اسلام حضرت محمد ﷺ و یاران با وفایش، دعوت دیگر ملت ها و اقوام به دین اسلام آغاز شد. واکنش های دیگر اقوام در برابر این دعوت چه پذیرش دین جدید بود و چه رد آن و ستیز با مسلمانان، سبب دادوستد فرهنگی و علمی میان مسلمانان و دیگر فرهنگ ها می شد.

وقتی مسلمانان، سرزمین های ایران، عراق و مصر را فتح می کردند، در میان غنیمت های جنگی، کتاب ها و کتابخانه های موجود در آن سرزمین ها را نیز فراچنگ می آوردند. این امر به

آشنایی مسلمانان با علوم مختلف در میان مردمان آن سرزمین‌ها کمک کرد. بخشی از علوم و معارف، علوم عقلی بود که به دست مسلمانان افتاد و سبب آشنایی مسلمانان با آن علوم شد.

البته مسلمانان صدر اسلام هرگاه به علوم و معارفی از فرهنگ‌های دیگر برمی‌خوردند، با احتیاط با آن برخورد می‌کردند و می‌کوشیدند از آن معارف چیزی را بپذیرند که با معارف دینشان سازگار باشد. اگر چیزی را با آموزه‌های دینی خود مخالف می‌یافتند، می‌کوشیدند آن را ابطال کنند و اگر چیزی را با آموزه‌های اسلام موافق می‌دیدند آن را به گونه‌ای در بدنه دین جاسازی می‌کردند که دیگر به صورت وصله ناموزون با دین دیده نشود.

البته این گونه برخورد با اندیشه‌های وارداتی همیشه رعایت نشد، بلکه در دوره‌های بعدی بنا به دلایل سیاسی و غیرسیاسی خاصی، در میان مسلمانان کسانی پیدا شدند که اندیشه‌های غیر موافق با آموزه‌های دینی را پذیرفتند و حتی ترویج کردند. با رواج ترجمه متون غیر عربی به زبان عربی، این آشفتگی بیشتر شد. همین امر سبب مخالفت بعضی از اندیشمندان مسلمان با پذیرش اندیشه‌های بیگانه شد و مثلاً منطق ارسطویی تحریم شد که بررسی این امر، مجال دیگری می‌طلبد.

خلاصه آنکه دست کم سه عامل در صدر اسلام وجود داشت که می‌توان با توجه به آنها، گرایش مسلمانان اولیه به علوم عقلی را توجیه کرد.

### ۳-۳ الف) عصر ترجمه

از اواخر خلافت ابوبکر، فتوحات اسلامی آغاز شد و در تمامی دوره خلافت عمر نیز ادامه داشت. سراسر کشور ایران در همین دوران به دست مسلمانان افتاد. سوریه و عراق نیز در همین برهه زمانی به دست مسلمین فتح شد و در سال ۴۰ هجری، دولت اموی—که خود را خلیفه پیامبر اسلام ﷺ می‌دانست—در دمشق شکل گرفت.

امویان که نسبت به آرای اسلامی تعصبی نداشتند، در سرزمین‌های زیر نفوذ خویش آزادی عقیده و بیان را برای مسیحیان شامات برقرار کرده بودند. این آزادی سبب شد که آرای علمی و فلسفی مسیحیان و غیر مسلمانان به آسانی در میان تازه مسلمانان آن نواحی رواج یابد.

گفته‌اند در میان خلیفه‌های اموی، خالد بن یزید - حاکم مصر در عهد اموی - به علوم دیگران علاقه فراوان داشت تا آنجا که او را حکیم آل مروان خوانده‌اند. او فرمان داد تا برخی از دانشمندان اسکندرانی بعضی از کتاب‌های قبلی و یونانی را به عربی ترجمه کنند. این کار نقطه آغاز ترجمه آثار غیر مسلمانان به زبان عربی و ورود این علوم به جهان اسلام شد. بجز خالد بن یزید، عمر بن عبدالعزیز - حاکم دیگر اموی - نیز ترجمه کتابی در زمینه طب را به عربی دستور داد و آن کتاب ترجمه شد.

البته برابر قول مشهور، نهضت واقعی ترجمه را معمولاً به دوره عباسیان نسبت می‌دهند. از زمان منصور دوانیقی - که هم‌زمان با زندگی حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام حکم‌رانی می‌کرد - نهضت ترجمه آغاز شد و تا قرن چهارم با شور و حرارت بسیار ادامه داشت. خلفای عباسی پس از منصور هم کار او را دنبال کردند. به ویژه مأمون عباسی در سال ۲۱۷ق مدرسه‌ای ساخت که به بیت‌الحکمه معروف است. در این مدرسه، گروهی از مترجمان گردآوری شدند و ریاست آن مدرسه نخست به پزشک مسیحی به نام یوحنا بن ماسویه سپرده شد و پس از مرگ او به حنین بن اسحاق که هنوز هیجده ساله بود، واگذار شد.

### ۳-۳- ب) مترجمان نامی دوره نهضت ترجمه

در آغاز نهضت ترجمه در بیت‌الحکمه، ترجمه‌ها از زبان‌های دیگر به زبان سریانی بود، ولی در زمان ریاست حنین بن اسحاق (متوفای ۲۶۰ق) ترجمه به عربی زیاد شد. گویند حنین بن اسحاق افزون بر زبان خودش [= سریانی] به زبان فارسی، عربی و یونانی نیز آشنایی داشته است.

زبان اصلی پسر حنین بن اسحاق، یعنی اسحاق بن حنین (متوفای ۲۹۸ق) زبان عربی بود و او نیز کتاب‌هایی را مستقیم از یونانی به عربی برگردانید. این پدر و پسر نقش بسیار فعالی در نهضت ترجمه داشته‌اند. شاید کسی به اندازه اسحاق بن حنین در آشنا ساختن مسلمانان به فلسفه و منطق یونان سهم نداشته باشد. بیشتر آثار ارسطو را یا خود اسحاق به عربی ترجمه کرد و یا ترجمه دیگران را تصحیح کرد. ابن رشد در نگارش شروح خویش بر فلسفه ارسطو از ترجمه‌های اسحاق بسیار سود برد. ترجمه‌های اسحاق از چنان اعتباری برخوردار بود که به «دستور» مشهور شده بود

و ترجمه‌های دیگر را با ترجمه‌های اسحق مقابله می‌کردند.

البته غیر از حنین و فرزندش اسحق نیز کسانی کار ترجمه آثار علمی و فلسفی را از زبان‌های دیگر به زبان عربی انجام داده بودند. از جمله: حجاج بن مطر، یوحنا بن البطریق (متوفای ۲۰۰ ق)، عبدالملک بن ناعمه حمصی (متوفای ۲۲۰ ق)، قسطابن لوقا (متوفای ۲۸۸ ق)، حبیش خواهرزاده حنین ابن اسحق، ثابت بن قره صابئی حرآنی (متوفای ۲۸۹ ق)، متی بن یونس (متوفای ۳۲۸ ق) از مشهورترین مترجمان قرن چهارم قمری، یحیی بن عدی تکریتی (متوفای ۳۶۴ ق)، که فارابی نزد او منطق را آموخت و ابوعلی اسحق بن زرعه (متوفای ۳۸۹ ق).<sup>۱</sup>

#### ۴. علوم عقلی در میان مسلمانان

##### ۴-۱) تعریف علوم عقلی

«علوم عقلی» برابر اصطلاح رایج، به هر «رشته علمی» گفته می‌شود که روش اثبات مسائل آن روشی عقلی است؛ یعنی با به کارگیری استدلال عقلی، نه راه‌های دیگر مثل بهره‌مندی از نقل یا استفاده از آزمایش و مانند اینها، مسائل آن رشته علمی بررسی، نقد و اثبات می‌شوند.

با توجه به تعریف علوم عقلی مصداق‌های این عنوان فراوانند. ریاضیات با تمامی زیرشاخه‌هایش همچون جبر، هندسه و نیز منطق و فلسفه همه علوم عقلی‌اند، ولی ما در این مقاله از میان مصداق‌های متعدد علوم عقلی تنها به منطق، فلسفه و بخش کلام عقلی نظر داریم و از ریاضیات و علوم عقلی دیگر چشم می‌پوشیم؛ هر چند در کتاب‌های دیگری در زمینه تاریخ تمدن اسلامی، موضوع ریاضیات در جهان اسلام نیز بررسی شده است.

این توضیح از آن رو لازم بود تا خواننده اشکال نکند که چرا در بررسی علوم عقلی در میان مسلمانان، هیچ اشاره‌ای به علوم عقلی مثل حساب، هندسه، نجوم، موسیقی و... نشده است.

##### ۴-۲) علم کلام

گفته شد که پس از ظهور اسلام، در کنار پیروان دیگر ادیان و مذاهب، کسانی به دین جدید یعنی

۱. در بیشتر کتاب‌های تاریخ فلسفه اسلامی، به عصر ترجمه اشاره شده است. ما بیشتر مطالب این بخش را از کتاب تاریخ فلسفه در جهان

اسلامی اثر حنا الفاخوری و خلیل الجبر با ترجمه عبدالمحمد آیتی نقل کردیم.

اسلام گرویدند و مسلمان خوانده می شدند. طبعاً هر گروه و فرقه دینی به ستیز با مسلمانان می پرداخت تا برتری آیین خود را بر اسلام نشان دهد. بت پرستان، یهودیان، مسیحیان، صابئی ها و دیگر ملل و نحل در این جهت و هدف یکسان عمل می کردند.

یکی از عوامل پیدایش علم کلام، تقویت بنیه اعتقادی مسلمانان برای حفظ باورهای دینی شان در برابر مخالفت های پیروان دیگر ادیان و مذاهب بود. از همین رو، یکی از غایت های علم کلام، حفظ باورهای دینی در برابر مخالفین دین است.<sup>۱</sup>

در رویارویی عقیدتی میان مسلمانان و غیر مسلمانان، تنها بخشی از علم کلام کارآیی دارد که جنبه عقلی دارد. بخش های نقلی علم کلام در این نزاع، کاربردی ندارند. برخی از مسائل عقلی علم کلام عبارتند از:

یکم - اثبات وجود خدا؛ در برابر ملحدان و دهریان.

دوم - اثبات جسم نبودن خدا؛ در برابر کسانی که سرآغاز جهان را جسمی خاص می دانند.

سوم - نفی صفات اجسام از خدا؛ در برابر کسانی که به مبدائی برای جهان باور دارند، ولی برای آن مبدأ، صفاتی مانند تغییر، مکان، حلول در جسم دیگر و ... بر شمرده اند.

چهارم - اثبات وحدت خدا؛ در برابر معتقدان به ثنویت که به دو مبدأ، یکی برای خیرات و دیگری برای شرور معتقدند. نیز رد تثلیث در مسیحیت.

پنجم - حل مسئله شر؛ در برابر آنان که شرور را به مبدائی غیر از خدای خالق خیرات نسبت می دهند. مسلمانان باید شرور در عالم را به گونه ای توجیه کنند که با علم لایتناهی، قدرت لایتناهی و دیگر صفات کمالی او ناسازگار نباشد؛ چون اگر خدا دارای علم و قدرت بی نهایت است، چگونه شرور بوجود آمد؟ مگر خدا قدرت نداشت که جهانی خالی از شرور ایجاد کند یا اینکه آیا او به چنین جهانی علم نداشت؟ و ...

۱. در بسیاری از کتب کلامی یکی از اغراض علم کلام را حفظ باورهای دینی در برابر شبهات مخالفین بر شمرده اند. برای نمونه بنگرید:

ششم- توجیه علم ازلی خدا؛ یکی از مسائل دشوار درباره علم ازلی خدا تعارضی است که بعضی آن را توهم کرده‌اند؛ بدین گونه که اگر خدا به اعمال هر انسانی علم ازلی دارد، این علم ازلی اختیار انسان را نفی می‌کند.

هفتم- توجیه قدرت لایتناهی خدا؛ بعضی میان نامتناهی بودن قدرت خدا و شمول آن نسبت به افعال انسان با قدرت فاعلی انسان تعارض دیده‌اند؛ چون اگر قدرت خدا به افعال انسانی هم تعلق می‌گیرد، پس افعال انسان مقدر قدرت خود انسان نیست؛ یعنی انسان فاعل واقعی افعال خویش نیست، بلکه انسان محل فعل است؛ یعنی فاعل نیست و به طریق اولی، مختار هم نیست. اندیشمندان مسلمان در دفاع از این آموزه دینی و سازگاری آن با قدرت و اختیار انسان باید توجیهی داشته باشند.

هشتم- توجیه عمومیت اراده خدا؛ اراده عام خدا که بی‌گمان به افعال انسان هم تعلق می‌گیرد، این مشکل را به ذهن می‌آورد که با اختیار انسان منافات دارد.

نهم- بحث جبر یا اختیار انسان؛ این مسئله چنان برای متکلمان و فیلسوفان مسلمان اهمیت دارد که در باب‌های مختلف فلسفه و کلام مطرح شده است.

دهم- ضرورت نبوت و مسائل مربوط به مسئله نبوت؛

یازدهم- ضرورت معاد؛ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دوازدهم- بحث از نفس انسان، جاودانگی نفس و مسائلی که برای پذیرش معاد ضروری

هستند.

آنچه گفته شد سرفصل پاره‌ای از بحث‌های کلامی است که در کتاب‌های کلامی، به طور پراکنده مطرح شده است. بی‌گمان اگر در این بحث‌ها از استدلال عقلی بهره گرفته نشود، متکلم مسلمان در برابر مخالفان غیر مسلمان خود قدرت دفاع از باورهای اسلامی را نمی‌یابد.

بنابر آنچه گذشت این مسائل عقلی را نمی‌توان مسائل وارداتی از ادیان و فرهنگ‌های بیگانه از اسلام دانست. البته بعضی از این مسائل در میان پیروان ادیان و مکتب‌های دیگر نیز مطرح بوده است؛ همچون مسئله توحید و یا جبر و اختیار، ولی باید توجه داشت که این مسائل به صرف تقلید

و اقتباس از دیگران وارد کلام اسلامی نشده است، بلکه خود مسلمانان در رویارویی با دیگران دریافته‌اند که برای دفاع از آموزه‌های دینی، باید مسئله عقلی خاصی را پی گیرند و آن را دقیق تحلیل کنند تا به کمک آن هدف ترویج و پاس داشت از عقایدشان را اجرایی کنند.

از این روست، که علم کلام در میان عموم مسلمانان و به ویژه در بین شیعیان آمیختگی زیادی با مسائل عقلی پیدا کرد؛ بگونه‌ای که می‌توان این علم را به دو بخش کلام عقلی و کلام نقلی تقسیم کرد.

#### ۴-۲- الف) اولین متکلمان مسلمان

در این بخش نام چند تن از متکلمان نامدار مسلمان را می‌آوریم تا اهتمام مسلمانان به بحث‌های کلامی از دوران قدیم روشن تر شود.

۱. حسن بن یسار البصری (۲۱-۱۱۰ق) که رساله‌ای با عنوان «فی القدر» از او به جا مانده است.

۲. مفضل (۸۰-۴۸ق) که از او توحید المفضل والاهلیجة بر جا مانده است.

۳. محمد بن ادریس الشافعی (۱۵۰-۲۰۴ق) که کتاب مشهورش به نام الفقه الاکبر امروزه در دسترس است.

۴. ابو جعفر محمد بن عبدالله الاسکافی (متوفای ۲۴۰ق) که از او کتاب المعیار و الموازنة باقی مانده است.

۵. احمد بن محمد بن حنبل (۱۶۴-۲۴۱ق) صاحب کتاب العقیده.

۶. القاسم بن ابراهیم الرسی (۱۶۹-۲۴۶ق) که چندین رساله از او برجاست؛ از جمله: «فی التوحید»، «الرد علی المجبرة»، «اصول العدل و التوحید» و «تثبیت الامامة».

۷. عمرو بن بحر الحافظ (۱۶۳-۲۵۵ق) که از او رساله‌های متعددی به دست ما رسیده است؛ از جمله: «فی نفی التشبیه»، «صناعة الکلام»، «استحقاق الامامة»، «خلق القرآن» و «حجج النبوة».

۸. محمد بن اسماعیل البخاری (۱۹۴-۲۵۶ق) که از او رساله‌های «خلق افعال العباد» و «الرد علی الجهمیه و اصحاب التعطیل» برجای مانده است.
۹. فضل بن شاذان النیشابوری (متوفای ۲۶۰ق) صاحب کتاب مشهور الايضاح.
۱۰. سعد بن عبدالله الاشعری (متوفای ۲۷۴ق) صاحب کتاب مشهور المقالات والفرق.
۱۱. یحیی بن الحسین (۲۲۰-۲۹۸ق) دارای رساله‌های فراوان کلامی از جمله: «معرفة الله من العدل و التوحيد»، «جملة التوحيد» و «الرد علی المجبره و القدرية» است که این رساله‌ها همگی در دسترس است.

این چند متکلم، از متکلمان سه قرن اول هستند که بعضی از آثارشان هنوز در دسترس است و این نشان از قدمت علم کلام در میان مسلمانان دارد. در قرون بعدی هم متکلمان زیادی ظهور کردند. مثلاً تنها در قرن چهارم دست کم ۱۴ متکلم سرشناس پیدا شدند که آثار کلامی‌شان هنوز در دسترس است، بنابراین ذکر اسامی آنها سبب تطویل می‌شود و ما از این کار صرف نظر می‌کنیم.

#### ۳-۴) فلسفه

در پی ترجمه کتاب‌های یونانی، سریانی و ... به زبان عربی در دوره ترجمه، فلسفه‌های ایرانی، یونانی و ... نیز به فرهنگ اسلامی انتقال یافت. البته شهید مطهری با استناد به سخن ابن ندیم در کتاب الفهرست - ادعا کرده است که هیچ کتاب فلسفی از ایران ترجمه نشده و تنها بخشی از منطق ارسطو را که پیش تر به زبان پهلوی برگردانده شده بود، ابن مقفع و یا پسرش از پهلوی به عربی برگرداندند (مجموعه آثار، ۴۵۸/۱۴).

درباره فلسفه رایج در میان مسلمانان، بحث‌های زیادی هست که به اجمال به بعضی از آنها می‌پردازیم.

**فلسفه عربی:** برخی از نویسندگان در مورد فلسفه رایج در میان مسلمانان از تعبیر «فلسفه عربی» استفاده می‌کنند. شاید چنین نویسندگانی در توجیه این کار خود به آثار فلسفی ای نظر دارند که از فیلسوفان بزرگ مسلمان مثل کندی، فارابی، ابن سینا، ابن زرعه، سجستانی و دیگران به جا



مانده است که آن آثار به زبان عربی است.

اما باید توجه داشت که اولاً بیشتر این فیلسوفان از نژاد عرب نیستند، بلکه از سرزمین‌های دیگری مانند ایران، ماوراءالنهر و از نژاد فارس یا ترک و ... هستند. ثانیاً دلیل اینکه این فیلسوفان آرای فلسفی خود را به زبان عربی نوشته‌اند، آن بوده که در سده‌های اولیه اسلام، زبان عربی - که زبان قرآن هم هست - در نزد مسلمانان از پذیرش عامی برخوردار شد - و چندان کتاب‌های علمی مختلف به این زبان نگاشته شد که زبان علمی در نزد مسلمانان همان زبان عربی شد. از این رو فیلسوفان مسلمان غیر عرب هم آثار فلسفی خویش را به زبان عربی می‌نوشتند. هر چند بعضی از همین فیلسوفان به زبان غیر عربی هم آثاری فلسفی نگاشته‌اند. برای مثال، ابن سینا که از بزرگ‌ترین فیلسوفان مسلمان است، به زبان فارسی هم آثاری دارد.

پس نباید فلسفه رایج در میان مسلمانان را «فلسفه عربی» بخوانیم، گر چه شاید کسانی به دلیل قومیت‌گرایی بخواهند از این تعبیر، عربی بودن فلسفه رایج میان مسلمانان را ترویج کنند تا افتخاری بر افتخارات اعراب بیافزایند، ولی صرف نظر از این انگیزه، عربی دانستن فلسفه مسلمانان وجهی ندارد.

**ترجمه فلسفه یونانی:** بعضی نویسندگان اصرار دارند که فلسفه رایج در میان مسلمانان چیزی نیست جز برگردان فلسفه یونانی به زبان عربی. حتی گاهی ادعا می‌شود که عرب‌ها هیچ تفکر فلسفی ندارند و اگر در میان آنان مباحثی فلسفی وجود داشته، این بحث‌ها تنها ترجمه‌ای از اندیشه‌های فلسفی دیگران است.

ولی باید توجه داشت که مسائل فلسفه رایج در میان مسلمانان چهار دسته‌اند:

الف) بعضی از مسائل فلسفی کاملاً در فلسفه‌های دیگر وجود داشته‌اند و مسلمانان آن مسائل را تنها ترجمه کرده‌اند؛ مانند بحث علل چهارگانه و بحث مقولات عشر. گرچه بعضی ادعا دارند که حتی بحث علل چهارگانه در میان مسلمانان تفاوت پیدا کرد و برای مثال، به علل سه‌گانه تقلیل یافت. نیز درباره مقولات عشر گفته شده که بسیاری از فلاسفه

مسلمان منکر ده مقوله بوده‌اند مثلاً شیخ اشراق مقولات را پنج تامی داند. طبق این دیدگاه، دسته الف هیچ مصداقی ندارد.

ب) پاره‌ای دیگر از مسائل فلسفه هست که مسلمانان آن را تکمیل کردند. بدین صورت که مسلمانان آن مسائل را مستدل کرده‌اند یا برهان بر آنها را تغییر داده‌اند و یا مطالبی بر آنها افزوده‌اند؛ مانند بحث از استحاله تسلسل، اتحاد عاقل و معقول و امتناع صدور کثیر از واحد. ج) برخی از مسائل فلسفه اسلامی در فلسفه‌های پیشین بوده، ولی محتوای آن کاملاً تغییر یافته؛ مانند بحث مثل افلاطونی. اسم این مسئله در فلسفه اسلامی باقی مانده است، ولی آنچه را که بعضی از فیلسوفان مسلمان به اسم مثل افلاطونی در پی اثبات آن هستند، غیر از آن چیزی است که خود افلاطون معتقد بوده است.

د) بعضی از مسائل فلسفه اسلامی، مسائل مستحدثه‌اند که نه اسمی از آنها در فلسفه‌های قبل بود و نه مفاد آنها. این مسائل تنها در فلسفه رایج در میان مسلمانان مطرح شده‌اند؛ مانند وجود ذهنی، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس. (مظهری، مجموعه آثار، ۱۳/۲۲۵-۲۲۷)

اساس فلسفه اسلامی، مسائلی از نوع چهارم است. پس نمی‌توان فلسفه اسلامی را ترجمه صرف مسائل فلسفی پیش از اسلام دانست.

فلسفه اسلامی: بعضی فلسفه رایج در میان مسلمانان را فلسفه اسلامی نامیده‌اند و هدفشان این بوده که بگویند فلسفه رایج در میان مسلمانان همان علم کلام اسلامی است. در واقع، آنچه در میان مسلمانان به اسم فلسفه رواج یافته، چیزی نیست جز مباحثی که در متون دینی اسلامی بوده و مسلمانان آن مباحث را استخراج کرده و رنگ فلسفی بدان بخشیدند.

این سخن هم نادرست است. هر چند فلسفه با علوم دیگری مانند کلام و اصول فقه داد و ستدهایی دارد و از همین رو، در کتاب‌های کلامی شیعه پس از خواجه نصیر طوسی، بحث‌های فلسفی در آغاز می‌آمده و از سوی دیگر، مباحث کلامی در میان مسلمانان، گاهی سبب طرح مسئله یا مسائلی در فلسفه شده است، اما اینها بدان معنا نیست که اساساً فلسفه اسلامی

چیزی جز بحث‌های عقلی درباره عقاید دینی نیست. بعضی از مسائل فلسفی هستند که هیچ ارتباط مستقیم و حتی غیرمستقیم با بحث‌های عقیدتی اسلامی ندارند. از همین رو، مسائلی از فلسفه هم‌چنان که در میان مسلمین مطرح است، در کتاب‌های فلسفی قرون وسطای مسیحیان و یا در مکتوبات فلسفی ابن‌میمون یهودی نیز وجود دارند؛ مانند بحث از عقول عشره و یا هیولای اولی.

گاهی ادعا می‌شود که تمام تلاش فیلسوفان مسلمان، ایجاد سازگاری میان آموزه‌های دینی با عقل بوده است. از این رو، فلسفه اسلامی را نمی‌توان فلسفه به معنای جست‌وجوی آزادانه واقعیت‌های هستی دانست، بلکه فلسفه اسلامی همیشه خود را در محدوده آموزه‌های دینی محصور کرده است.

این سخن هم به صورت کلی‌اش پذیرفتنی نیست. اول اینکه ناسازگاری میان عقل و دین امری است که در فضای عالم مسیحیت قابل طرح است، نه در فضای اسلامی. چرا که در بخش‌های پیشین مقاله به آموزه‌های اسلامی‌ای که انسان‌ها را به تعقل و به کارگیری خرد تشویق می‌کنند، اشاره داشتیم پس چنین دینی آموزه‌های عقل‌ستیز نخواهد داشت. طرح این مسئله، امری وارداتی از فضای فکری مسیحی به قلمرو فکری اسلامی است.

دوم اینکه هر چند فیلسوفان مسلمان تحت تأثیر باور به آموزه‌های اسلامی خواه ناخواه مسائلی از فلسفه را که با آموزه‌های اسلامی نسبتی داشت، عمیق‌تر بررسی کردند، ولی چنین نیست که مسائل دیگر را کنار گذاشته باشند. از همین رو، در میان مسائل فلسفی برخی از مسائل هست که هیچ ارتباط مستقیم یا غیرمستقیمی با باورهای دینی ندارد. چنانچه کمی بیشتر گفته شد....

سوم اینکه اگر به فرض با توجه به آموزه‌های دینی مسائلی برای مسلمانان مطرح شده باشد که به روش استدلال عقلی به آن مسائل پاسخ داده باشند، چنین فعالیت عقلی را نمی‌توان فلسفه‌ورزی خواند؟ باید مسائل غیر دینی مطرح شده باشد و هیچ آبخوری در آموزه‌های دینی نداشته باشد تا پرداختن عقلی به آنها فلسفه‌ورزی به شمار آید؟ آیا بحث شر در جهان

که فلاسفه و متکلمین مسلمان با توجه به مبدأ خیر بودن خدا مورد بررسی عقلی قرار می دهند، بحثی فلسفی نیست؟

#### ۳-۴ الف) چند فیلسوف نامدار مسلمان تا آخر سده چهارم

در اینجا به فیلسوفانی اشاره می کنیم که اثر یا آثاری از آنان هم اکنون در دسترس همگان است.

۱. یعقوب بن اسحق کندی (متوفای ۲۵۲ق)؛ از ایشان رساله ای با عنوان «رسالة فی العقل» در دسترس است.

۲. محمد بن زکریای رازی (۲۵۱-۳۱۳ق)؛ از ایشان کتاب ها و رساله های فلسفی فراوانی در دسترس است؛ از جمله: کتاب الطب الروحانی، «مقالة فی مابعد الطبیعة»، «القول فی القدماء الخمسة»، «القول فی الهیولی»، «القول فی الزمان و المكان»، «القول فی النفس و العالم».

۳. فارابی (۲۵۷-۳۳۹ق)؛ از ایشان نیز کتاب ها و رساله های فراوانی برجای مانده است؛ از جمله التعليقات، کتاب الجمع بین رأی الحکیمین، فصوص الحکم، فصول متزعة، اغراض مابعد الطبیعة، فلسفه افلاطون و اجزایها، رسالة فی العلم الالهی، الواحد و الوحده، عیون المسائل و مقالة فی معانی العقل.

۴. اخوان الصفا (نیمه قرن چهارم) که آثار آنها به اسم رسائل اخوان الصفاء و حکان الوفاء برجای مانده است.

۵. ابوسلیمان محمد سجستانی (متوفای ۳۸۰ق) که از او چند رساله و اثر فلسفی باقی مانده است؛ از جمله: «فی المحرک الاول»، «فی ان الاجرام العلویة ذوات انفس ناطقة».

۶. ابوالحسن عامری (متوفای ۳۸۰ق) از ایشان هم رساله «الفصول فی المعالم الالهیة»، «القول فی الابصار و المبصر» و «النسک العقلی و التصرف الملی» در دسترس است.

۷. ابوحیان توحیدی (۳۱۲-۴۰۳ق) از ایشان دو کتاب المقابسات و الامتاع و الموانسة در دسترس است که در آنها بعضی مطالب فلسفی نیز آمده است.<sup>۱</sup>

۱. برای مطالعه بیشتر درباره تاریخ فیلسوفان مسلمان رک بیهقی، تاریخ حکماء الاسلام؛ ابوریان، تاریخ الفکر الفلسفی فی الاسلام؛ جمعه، تاریخ فلاسفة الاسلام؛ بود، تاریخ الفلسفة فی الاسلام.

اینان تنها بعضی از اندیشمندان مسلمان هستند که از آنها آثاری در دست ماست. در سده‌های بعدی فیلسوفان بزرگی مانند ابن‌سینا (متوفای ۴۲۸ ق)، غزالی (متوفای ۵۰۵ ق)، ابوالبرکات بغدادی (متوفای ۵۳۹ ق)، سهروردی (متوفای ۵۸۷ ق) و فخر رازی (متوفای ۶۰۶ ق) ظهور کرده‌اند که آثار بسیار زیاد و معتبری بر جای گذاشتند. این فهرست ناقص نشان می‌دهد علوم فلسفی در سده‌های اولیه نیز اندیشمندان بزرگی را جلب کرده بود. اینها کسانی نیستند که بتوان آنها را بی‌علاقه به اسلام و آموزه‌های آن دانست. پس این ادعا که فلسفه‌ورزی بعضی از مسلمانان به قیمت سرپیچی از آموزه‌های اسلامی بوده، سخنی گزاف است.

#### ۴-۴) منطق<sup>۱</sup>

یکی از مهم‌ترین دانش‌هایی که از جهان خارج از فرهنگ اسلامی به داخل حوزه اسلامی وارد شد، منطق است. برخی ادعا کرده‌اند که مورخان تاریخ اسلام، به‌رغم اختلاف زیادی که بر سر تعیین زمان دسترسی مسلمانان به دانش و فلسفه یونانیان دارند، بر این امر اتفاق نظر دارند که نخستین مرحله آشنایی مسلمانان با فرهنگ فلسفی یونانی، همان علم منطق بوده است. صاعد اندلسی در کتاب *طبقات الامم* آورده است، نخستین دانشی از دانش‌های فلسفی که مسلمانان بدان اهتمام کردند، علم منطق و نجوم بوده است (ص ۲۱۵). همچنین می‌گویند خالد بن یزید به برخی از دانشمندان یونانی که در اسکندریه اقامت داشتند فرمان داد تا *ارگانون* ارسطو (مجموعه رساله‌های منطقی ارسطو) را از یونانی به عربی ترجمه کنند. در زمان منصور عباسی، عبداللّه بن المقفع (۱۳۹ ق) سه کتاب منطقی ارسطو، یعنی *قاطیغوریاس*، *باری ارمیناس* و *آنالوطیقای* نخست را ترجمه کرد.

در نیمه دوم قرن سوم و اوائل قرن چهارم قمری، منطق در مدرسه بغداد متمرکز شده بود. بنیان‌گذاران این مدرسه از مسیحیان سوری همچون ابوبشر متی بن یونس بودند. شاگردان این

۱. مطالب اول این بخش در کتاب‌های فراوانی آمده است. از جمله: ابن ابی اصیبه، *عیون الانبیا فی طبقات الاطیفاء*؛ قفطی، *اخبار الحکماء*؛ صاعد اندلسی، *طبقات الامم*؛ ابن ندیم، *الفهرست*، ولی ما این مطالب را از کتاب *مناهج البحث عند مفکرین الاسلام* تألیف دکتر علی سامی انتشار نقل می‌کنیم.

مدرسه، یحیی بن عدی و غیر او بودند. در واقع، بیشتر شاگردان و استادان این مدرسه جز فارابی مسلمان، مسیحی نسطوری بودند.

#### ۴-۴ الف) انتقال منطق ارسطویی به جهان اسلام

شاید بتوان نخستین متخصص در منطق را ابوبشر متی بن یونس (۲۵۴-۳۲۴ ق) دانست که مقاله های منطقی را به عربی ترجمه کرد. او رساله شعر و برهان ارسطو را به عربی ارائه کرد و نیز چندین شرح بر آثار منطقی ارسطو مثل شرح *ثامسطیوس بر کتاب برهان* را به عربی برگرداند. برخی از منطق دانان بزرگ در جهان اسلام به قرار زیر است:

**ابونصر فارابی (۲۵۷-۳۳۹ ق):** او شرح هایی بر آثار منطقی ارسطو [ارگانون] نوشت که بخش هایی از آن شروع باقی مانده است. منطق دانان مسلمان همگی منطق ارسطو را از منظر فارابی بررسی کرده اند.

**یحیی بن عدی (۲۷۷-۳۵۸ ق):** وی منطق را نزد ابوبشر متی بن یونس و ابونصر فسارابی فراگرفته است. یحیی بن عدی نه تنها مترجم آثار یونانی از زبان سریانی به عربی بود، بلکه آموزگار شماری از منطق دانان قرن چهارم نیز بوده است.

**ابوالحسن عامری (متوفای ۳۸۱ ق):** وی کتاب مقولات ارسطو را شرح کرد.

**ابن زرعه (۳۳۱-۳۹۸ ق):** او در کتاب منطق خود، آرای منطقی ارسطو را مطرح کرده است.

نام برخی دیگر چنین است:

**ابوالنجا الفاراض (متوفای اوایل قرن پنجم):** ابن سینا (۳۶۴-۴۲۱ ق) که خلاق ترین منطق دان جهان اسلام است (رک: رشر، *منطق سینوی*)؛ **عمر بن سهلان (متوفای ۴۵۰ ق):** ابن حزم اندلسی (۳۸۴-۴۵۶ ق)؛ **بهمنیار (متوفای ۴۵۸ ق):** غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ق)؛ **لوکری (متوفای ۵۱۷ ق):** ابن باجه اندلسی (۴۷۰-۵۳۳ ق)؛ **ابوالبرکات بغدادی (۴۷۰-۵۶۰ ق):** سهروردی (۵۴۹-۵۸۷ ق)؛ **ابن رشد اندلسی (۵۲۰-۵۹۵ ق):** فخر رازی (۵۴۳-۶۰۶ ق)؛ **ابهری (۵۸۰-۶۶۳ ق):** خواجه نصیر طوسی (۵۹۷-۶۷۲ ق) و **ارموی (۵۹۴-۶۸۲ ق)**، کسانی هستند که از آنها در زمینه منطق آثاری در دست ما باقی است.

#### ۴-۴-ب) منطق دانان مسلمان و منطق ارسطویی

چه بسا با مراجعه به آثار منطق دانان مسلمان و نقل قول‌های فراوان آنان از ارسطو، چنین توهم شود که منطق پذیرفته شده در میان مسلمانان چیزی جز ترجمه منطق ارسطویی نیست؛ ولی کارشناسان منصف بر آنند که اندیشمندان مسلمان در منطق هم مانند دیگر دانش‌های وارداتی، تغییراتی داده‌اند که در اینجا به چند نمونه از آن اشاره می‌شود.

گاهی تغییر در ترتیب بین ابواب و بخش‌های مهم منطق مطرح شده است. این نوع تغییر شاید در نگاه اول اهمیت چندانی نداشته باشد، ولی این نوع از تغییر هم پشتوانه نظری مهمی دارد؛ برای مثال، اینکه آیا ترتیب میان کتاب مقولات و کتاب عبارت و کتاب قیاس چگونه باید باشد و آیا ترتیب درست بین اینها همان است که ارسطو در ارگانون آورده یا ترتیب دیگری منطقی‌تر است، در برخی کتاب‌های منطقی مسلمانان مطرح و گاه با ترتیب ارسطو مخالفت شده است. همچنین در بحث ترتیب میان صناعات خمس نیز اختلاف‌هایی واقع شده است.

نوع دیگر تغییر، حذف برخی باب‌ها و یا افزایش باب جدیدی به منطق ارسطو است؛ برای مثال، ارسطو مقولات را بخشی از منطق دانسته است، ولی ابن‌سینا این بخش را از منطق بیرون می‌داند (شفا، منطق، مقولات، ۸). و کسانی مثل غزالی و فخر رازی نیز از ابن‌سینا پیروی کرده‌اند. اگرچه کسانی همچون محقق طوسی با این رأی شیخ مخالفت کرده‌اند (شرح‌الاشارات، ۸۳).

مورد دیگر از این نوع، جداسازی بحث حد و تعریف از کتاب برهان و مطرح کردن آن در بابی مستقل است که غزالی، فخر رازی، سهروردی و بعضی دیگر انجام داده‌اند.

نوع دیگر تغییر، افزودن بعضی از جزئیات به یک بحث، مثل افزودن بحث قیاس اقترانی شرطی به بحث اقسام قیاس است. در منطق ارسطویی، قیاس به شرطی و حملی تقسیم می‌شد؛ در حالی که در میان منطق دانان مسلمان پس از ابن‌سینا، قیاس اولاً به اقترانی و استثنایی و سپس قیاس اقترانی به اقترانی حملی و اقترانی شرطی تقسیم شد و در باب قیاس اقترانی شرطی، مطالب زیادی بررسی شد.

در بحث عکس مستوی که در منطق ارسطویی مشهور بود که سالبه جزئیه عکس مستوی

ندارد، کسانی مانند ابهری گفته‌اند: اگر قضیه اصل، مشروطه خاصه یا عرفیه خاصه باشد، سالبه جزئیه هم عکس مستوی دارد. همچنین بحث از لوازم قضایای متصله و منفصله که در کشف الاسرار خونجی به تفصیل آمده، در منطق ارسطویی وجود نداشته است.

غرض از ارائه این نمونه‌ها بیان این امر بود که اندیشمندان مسلمان تنها مترجم منطق ارسطویی نبودند، بلکه آنها با آگاه شدن از منطق ارسطو، در آن تصرفاتی کرده‌اند که با منطق ارسطویی اشتراکات و اختلافاتی نیز دارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۹ جلدی، ج ۲، بیروت: دار بیروت، ۱۴۰۵ ق.
۴. ابن ندیم، الفهرست، [بی جا]، انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۳ ش.
۵. ابن ابی اصیبعه، احمد بن القاسم، هیون الانبا فی طبقات الاطباء، تصحیح: محمد باسل عیون، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ ق.
۶. ابن سینا، حسین، الشفاء، المنطق، المقولات، تحقیق: احمد فؤاد الاهدانی، قاهره، الهیة العامة لشتون المطابع الامیریة، ۱۳۸۵ ق.
۷. ابوریان، محمد علی، تاریخ الفکر الفلسفی فی الاسلام، بیروت، دار النهضة العربية، چاپ دوم، ۱۹۷۳ م.
۸. بور، تاجینز. ج. دی، تاریخ الفلسفة فی الاسلام، ترجمه: محمد عبدالهادی ابوریده، قاهره، مطبعة لجنة التألیف والترجمة، چاپ سوم، ۱۹۵۴ م.
۹. بیهقی، ظهیر الدین، تاریخ حکماء الاسلام، قاهره، مکتبة الثقافة الدینیة، ۱۹۹۶ م.
۱۰. جمعه، محمد لطفی، تاریخ فلاسفة الاسلام، بیروت، المکتبة العلمیة، [بی تا].
۱۱. رشر، نیکولاس، منطق سینوی، ترجمه: لطف الله نبوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱ ش.
۱۲. صاعد الاندلسی، قاضی صاعد بن احمد، التعریف بطبقات الامم، تصحیح و تحقیق: دکتر غلامرضا جمشیدنژاد، تهران، مؤسسه انتشارات هجرت و دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۶ ش.
۱۳. طوسی، خواجه نصیر الدین، شرح الاشارات و التنبیها، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵ ش.
۱۴. فاخوری، حنا و خلیل الجریبا، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۷ ش.
۱۵. قفطی، علی بن یوسف، اخبار العلماء باخبار الحکماء، ۲ جلدی، تحقیق: عبدالمجید دیاب، کویت، مکتبة ابن قتیبة، [بی تا].
۱۶. کنعان، محمد بن احمد، المعازی النبویة (خلاصة تاریخ ابن کثیر)، بیروت، مؤسسة المعارف، ۱۴۱۷ ق.
۱۷. لاهیجی، عبدالرزاق، شوراق الالهام، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۵ ش.
۱۸. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۲ ش.
۱۹. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۳، تهران، انتشارات صدرا، چاپ هفتم، ۱۳۸۲ ش.
۲۰. \_\_\_\_\_، مجموعه آثار، ج ۱۴، تهران، انتشارات صدرا، چاپ چهارم، ۱۳۷۸ ش.
۲۱. نشار، علی سامی، مناهج البحث عند مفکرین الاسلام، بیروت، دار النهضة العربية، ۱۹۸۴ م.



ثروءشكاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی